

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

# عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس هشتاد و پنجم

سید محمد حسن طهرانی



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق علیه السلام در حدیث «عنوان بصری» فرمودند که عبد باید اشتغالش به اوامر و نواهی پروردگار باشد. یعنی تمام دائره فعالیت او را همین مسئله اشتغال به اطاعت اوامر و نواهی الهی تشکیل بدهد و از این محدوده پا را فراتر نگذارد و به دلخواه و سلیقه خود کم یا زیاد نکند. در وهله اول قبل از اینکه دواعی نفسانی و خارجی بتواند در مسیر تفکر او خللی ایجاد کند و آن خلل و فرج ذهن او را در انجام یک کاری بگیرد، قبل از این مرتبه، فکر و ذهن خود را متوجه اوامر و نواهی پروردگار کند که او چه می‌خواهد و چه انتظاری در این مورد دارد. او چه توقعی در این مسئله از ما دارد.

راجع به این فقره عرض شد که فقره بسیار پر محتوایی است مانند سائر فقرات، و در ابعاد مختلف این فقره می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد. در جلسه گذشته راجع به این مسئله صحبت شد که نیاز انسان به اطاعت از اوامر پروردگار چیست. مسئله‌ای مطرح شد بر اینکه امروزه برداشت مردم از مسائل عبادات و تکالیف یک برداشت تقلیدی و تعبدی است. یعنی خدای متعال انسان‌هایی را که خلق کرده است آنها را ملزم کرده بر اینکه بر طبق مسائلی که از طرف افرادی مانند خود آنها در کیفیت تفکر و در انتخاب طریق از آنها تعبداً و بدون دلیل مطالبی را قبول کنند. طبعاً پذیرش این مطالب برای بسیاری مشکل می‌نماید. لذا در مقام ردّ و رفض این مسئله، این‌طور مطرح می‌کنند که: این مسائل مربوط به گذشته است، امروزه فکر و عقل به واسطه ترقیات و رشدی که کرده می‌تواند راه‌های بهتر و ایده‌ها و مبانی بهتری را نسبت به آنچه که قبلاً مطرح شده مطرح کند. بنابراین هیچ الزامی بر تعهد و قبول مطالبی که در گذشته بیان شده نیست. و به چه دلیل انسان باید یک سری مطالبی را طوطی‌وار بپذیرد؟ به چه دلیل انسان باید خود را مقید کند آنچه که در هزار و چهارصد سال پیش بر یک پیغمبری آن هم در یک کشور دیگری نازل شده است ما بعد از هزار و چهارصد سال قبول کنیم؟ بالاخره هزار و چهارصد سال گذشته، از مسائل تغییرات مختلفی دیده شده، انسان‌ها دارای افکار مختلفی شدند، رشد و شکوفایی علمی به‌طور محسوسی امروزه مطالب گذشته را دستخوش تغییرات جدی قرار داده است. طبعاً در این زمینه مسائل اعتقادی هم از این تغییر و تحولات نمی‌تواند مستثنا باشد.

اینها مطالبی است که طبعاً راجع به تبعیت بدون قید و شرط انسان از اوامر و نواهی پیامبران امروزه مطرح است. بعضی‌ها به عنوان دایه مهربان‌تر از مادر درصدد توجیه و تجمیل و ظاهرسازی مناسب برای این احکام و نواهی و دستورات پروردگار برآمدند و تمام این احکام و نواهی را تا جایی که توان بیان آنها اجازه می‌دهد، نه توان علمی چون علمی که در کار نیست! اینها همه ناشی از جهل است؛ کسی که عالم باشد، به

مسائل به طور دیگری نگاه می‌کند. تا جایی که به عبارت دیگر جهل آنها قدرت و توان دارد این احکام و مسائل را با ادله ظاهری و مادی توجیه کردند. مثلاً در بیان وضو که چرا باید در وضو دو مرتبه دست‌ها تا آرنج شسته بشود یا مسح سر و پا و اینها واقع بشود؟ می‌گویند که چون صورت بیرون است و گردو خاک می‌خورد و همین طور دست‌ها و آرنج‌ها و سر و پا لذا بایستی که اینها را بشوید!

طبعاً این مطالب، مطالب بسیار سخیفی است! اولاً این طور نیست که دست‌ها بیرون باشد و سایر مواضع محلّ برای آنچه که مطرح می‌شود قرار بگیرد، و بین شستن و بین مسح کردن هم اینها نتوانستند فرق بگذارند. مسئله نظافت و تنظیف بدن مطلب دیگری است، مسئله وضو و کیفیت شستن و مسح کردن مسئله دیگری است اینها نباید با هم خلط بشود. یا در مورد اعمال حج، انفاقات و سایر عبادات. صبح چرا نماز دو رکعت است؟ به خاطر اینکه انسان خسته است و چون از خواب برمی‌خیزد خداوند ارفاق کرده و به جای چهار رکعت دو رکعت گفته! اینها مطالبی است که شنیده می‌شود، در کتب هم می‌نویسند. عرض کردم اینها همه ناشی از جهل است نه ناشی از علم.

یک روز - حالا از باب تفنّن - یکی از دوستان - خدا حفظش کند بسیار از رفقای سابق و قدیمی ماست - با مرحوم آقا یک مسافرتی کرده بودند. مرحوم آقا راجع به یک قضیه صحبت کرده بودند برای دوستان خیلی معجب بود. وقتی که آمده بودند پایین در حیاط در همان سفر، یکی می‌آید پیش ایشان می‌گوید آقا خیلی شما به این علمتان نازیدها! خیال نکنید شما علمتان چیه و چیه. به هر اندازه که شما علم دارید جهل ما ده برابر آن است. خیلی به علمتان نازید. اگر قرار بر کثرت است مال ما بیشتر است متنها از ناحیه جهل.

این بزرگواران هم ظاهراً جهلشان خیلی زیاد است نه علم آنها. چون علم در وادی دیگری سیر می‌کند. علم عبارت است از ادراک واقع و حقائق و نه پرداختن به یک سری بافتنی‌ها و مسائل من‌درآوردی و از پیش خود مطرح کردن که هیچ ارتباطی با واقع ندارد.

در هفته گذشته عرض شد که انسان با چه دید باید به تکالیف نگاه کند و نسبت به احکامی که پروردگار توسط انبیاء علیهم السلام نازل کرده است توجه کند، که چنانچه این توجه تصحیح بشود اولاً در فکر تحول جدی نسبت به متابعت انسان بوجود می‌آورد، و در رتبه دوم تحولی در افعال و کیفیت گفتار و تصورات انسان ایجاد می‌کند.

خدای متعال در قرآن کریم راجع به افرادی که اینها هدایت یا شقاوت پیدا می‌کنند مطلب را خیلی صریح بیان می‌کند. راجع به دسته‌ای که از جمله اشقیاء هستند می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنُّوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (یونس، 7) أُولَئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (یونس، 8)** آن کسانی که امید لقاء ما را ندارند، در دل رسیدن به ما را قرار نمی‌دهند، در نفس خود وصول به مقام امن و حریم ما را مدّ نظر ندارند، طبعاً اینها افرادی هستند که با همین زندگی دنیا راضی هستند. یعنی صرفاً آمدن در

این دنیا و پرداختن به مسائل دنیا، کسب و کار و رسیدن به لذات و استفاده از منافع و مصالح شخصی و همین. غیر از این مطلب دیگری را مدّ نظر ندارند. طبعاً نتیجه‌ای که مترتب می‌شود این است که **أُولَئِكَ مَاؤَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** اینها جایگاهشان در آتش است. این جایگاه در آتش به واسطه اکتساب کارهایی است که انجام می‌دهند نه اینکه ما از پیش خودمان این عمل را انجام بدهیم. حالا که آنها امید لقاء ما را ندارند ما هم پدر آنها را در می‌آوریم! حالا که آنها امید لقاء ما و رسیدن به مرضای ما را ندارند ما هم می‌آییم از روی غرض و عناد و دشمنی آنها را در یک همچنین وضعیتی قرار می‌دهیم، حالا که آنها نمی‌خواهند بیایند ما هم تلافی می‌کنیم!!

چرا این طور هست؟ چرا خدای متعال می‌فرماید: **بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**؟ به جهت این است که خدای متعال که با کسی حقد و کینه ندارد. خدای متعال که با کسی مسئله‌ای ندارد. مسائل حقد و کینه و حساب و کتاب، مال بشر روی زمین است، مال انسان‌هایی است که این انسان‌ها در نفس هستند و مسائل را از دیدگاه نفس نگاه می‌کنند. می‌خواهد به یک مقامی برسد می‌بیند آن شخص آمد کارهایی را انجام داد و رودست این زد و او رسید، کینه او در دل او پرورش پیدا می‌کند. در مقام برمی‌آید شروع می‌کند مسائلی را بوجود آوردن. می‌خواهد به فلان منفعت برسد می‌بیند شخصی آمد از گرد راه و آن منفعت و آن مصلحت را برای خود برداشت، برای مقابله با او در مقام برمی‌آید. مطلبی را از دست می‌دهد بر انجام او غصه می‌خورد و ناراحتی او را وادار می‌کند برای اینکه در مقام بربیاید.

تمام اینها و آنچه که ما فعلاً در جوامع بشری مشاهده می‌کنیم همه از همین قبیل است. یعنی ارتباطات براساس حبّ و بغض‌های نفسانی است. در این دنیا کسی برای خاطر خدا حبّ و بغض ندارد. در این دنیایی که ما داریم مشاهده می‌کنیم به خاطر خدا و جدای از مسائل نفسانی، کسی با کسی ارتباط ندارد؛ چون او به من آن روز سلام کرد امروز من هم به او سلام می‌کنم. چون در فلان مجلس او جلوی من بلند نشد من هم در این مجلس برای او بلند نمی‌شوم. چون در آن وقت من به او مراجعه کردم و مراجعه مرا بی‌پاسخ گذاشت امروز او به من نیازمند است من هم پاسخ او را نمی‌دهم. این چون چون‌ها همین است که می‌بینیم در دنیای امروز دارد دنیا را می‌گرداند.

پس دنیای امروز براساس جهل حرکت می‌کند نه براساس منطق. چند نفر را شما در همین ایران سراغ دارید که اگر یک روز به آنها بی‌احترامی کردید روز دوم با آغوش باز از شما استقبال کند چند نفر؟ بیایید به من نشان بدهید. چند نفر را ما سراغ داریم که اینها حرکتشان، رفت و آمدشان جدای از ارتباطات نفسانی باشد؟ چند نفر را ما می‌شناسیم؟ چند نفر را می‌شناسیم که در کارها و اعمال خودشان این کلام امام صادق علیه السّلام را قبل از آنکه به مسائل نفسانی مطلب گرفتار بشود مورد عمل قرار می‌دهند؟ قبل از اینکه در دایره نفس این قضیه بگنجد، این را مورد عمل قرار می‌دهند؟

من یک مرتبه یادام است - نمی‌دانم خدمت رفقا گفتم یا نه - تقریباً حدود بیست سال پیش بود یکی

دو سال بعد از انقلاب بود. من در یکی از شهرستان‌های شمال ماه رمضان منبر می‌رفتم. راجع به کیفیت ترتیب مسائل نفسانی و عدم ترتیب آن بر مسائل الهی صحبت می‌کردم در آن روز این مطلب را گفتم. گفتم که: همه ما شنیدیم این مطلب را - البته در آن زمان مرحوم آقای خمینی حیات داشتند - ایشان گفتند که: از افرادی که مسئولیت مملکت و مسائل سیاسی را دارند هر کسی خود را اهل برای این منصب نمی‌داند از مقام خود شرعاً باید استعفا بدهد. یک هم چنین مطلبی را ایشان فرموده بودند و یا اینکه حتی شخص دیگری را لایق‌تر از خود بدانند نسبت به این موقعیت و نسبت به این مقام. - ظاهراً این قضیه به افراد و نمایندگان مجلس القا شده بود اما منظور و نظر ایشان عام بود همه افرادی که به هر صورت مسئولیت و پستی به هر نحوی داشته باشند، اینها شرعاً باید کنار بروند و آن مسئولیت را به شخص دیگری واگذار کنند. از این قضیه تقریباً مدتی گذشته بود شاید یکی دوسالی از این مسئله گذشته، در آن روز که من صحبت می‌کردم گفتم آقایانی که در اینجا هستند سؤال می‌کنم، آیا از آن زمان تا الان چند نفر را شما سراغ دارید چه از نمایندگان مجلس، چه از وزرا، چه از وکلا، چه از مدیران و سایر افرادی که به هر نحوی مقامی دارند، که اینها با وجود اینکه دیگران را از خودشان در این موقع لایق‌تر دیدند آمدند استعفا کردند؟ یکی بلند شود به من بگوید نشان بدهد آقا من سراغ دارم فلان وزیر آمده اعلام کرده ایها الناس راجع به این منصبی که من دارم فلان شخص از من لایق‌تر است و او را انتخاب کنید چندتا تابه حال بوده؟

آیا همه اینها اگر بگوییم که تک‌تک اینها خود را از همه این افراد شصت میلیون جمعیت ایران نسبت به موقعیت خودشان بالاتر می‌دانند که باید بگوییم این دیگر واویلاست و مسئله به نحو دیگری بررسی می‌شود. اینکه این مسئله قطعاً نیست و هر کسی در فکر و نفس و باطن خودش که **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (القیامة، 14) وَلَوْ أَلْفَىٰ مَغَازِيرَهُ (القیامة، 15)** انسان نسبت به خودش از همه واردتر است. من از شما بهتر می‌دانم که در درون من چه می‌گذرد و نقائص خودم را از شما بهتر می‌دانم. شما از من ظاهر آراسته‌ای می‌بینید؛ انتساب به مرحوم آقا و بالاتر از این دیگر نمی‌شود. از آن طرف هم این ظاهر و مدعی تبلیغ و ارشاد رسول خدا و طبعاً این وضعیت دیگر هیچ نقطه خللی، هیچ نقطه نقصانی، هیچ مسئله‌ای در وجود مبارک مشاهده نمی‌شود. این چیزی است که نظر لطف رفقا است نسبت به بنده. اما خود من در آن خلوت خودم - نیاز به خلوت هم حتی ندارد حتی همین جا هم که نشستیم معلوم است که واویلا است -

ظاهرش چون گور کافر پر حُلّ      باطنش قهر خدای عزّوجلّ<sup>1</sup>

این زبان حال ماست. حالا هر شخصی در باطن و تفکر و مخیله خودش می‌تواند مسائل خودش را بهتر از دیگران بررسی کند. شما هم همین‌طور، شما هم در باطن و نفس خودتان بهتر اطلاع دارید تا من نسبت به

1. دیوان شیخ بهائی، نان و حلوا: ظاهرت چون گور کافر پر حُلّ و ز درون، قهر خدا عزّوجلّ

مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش 20: هم چو گور کافر بیرون حُلّ، اندرون قهر خدا عزّوجلّ

شما. حالا با توجه به این قضیه آیا افرادی که تصدی و مسئولیت یک جایی را دارند واقعاً، واقعاً در دل و ضمیر خودشان و در آن خلوت و تنهایی خودشان، خودشان را از همه افراد محق تر می‌دانند؟ واقعاً این طور است؟ که این طور نیست. اگر نیست پس ایشان که گفتند شرعاً جایز نیست در پُست خودشان باقی بمانند ببینید چه واویلائی هست!

پس بنابراین ما آنچه را که می‌توانیم در اینجا مطرح کنیم این است که وضعیت و ارتباط انسان با پروردگار باید به چه کیفیتی باشد؟ خدای متعال در اینجا می‌خواهد بگوید من بشر نیستم، من حبّ و بغض ندارم، من اصلاً نفس ندارم، من نسبت به شخص کینه ندارم، من نسبت به افراد انتساب ندارم. برای من همه افراد یکسان هستند. کدام یک از این مخلوقات پروردگار در خلقت خود اراده و اختیار و دستی داشته؟ از افراد عادی بشر تا رسول خدا که اشرف کائنات است اگر ما در نظر بگیریم خود رسول خدا در خلقت خود اختیاری نداشته، هیچ اختیار نداشته. رسول خدا به همان مقدار در خلقت خود محکوم اراده و تقدیر پروردگار بوده که یک پشه‌ای که حرکت می‌کند، یک مورچه‌ای که در روی زمین راه می‌رود، هر دوی اینها به یک مقدار نسبت به این امر در یک کفه قرار دارند. همان طوری که یک مورچه به این کوچکی و به این صغر هیچ اختیاری در خلقت خودش نداشته و تمام مسائلی را که برای این حیوان کوچک و ذره کوچک و سلول کوچک، برای خلقت او به وجود آمده است مستند به عوالم ربوبی و مستند به علل و اسباب ربوبی است، رسول خدا هم به همان مقدار هیچ گونه دخالتی به اندازه یک ذره نسبت به وجود خودش نداشته و از این نقطه نظر صفر محض است.

پس بنابراین خدای متعال آن اراده و عنایت او نسبت به همه مخلوقات یکسان است، هیچ تفاوتی ندارد. نسبت به همه به یک نحوه است، هیچ گونه فرقی ندارد. در اینجا اشخاص و افراد انتخاب کننده هستند و راه را خودشان با اختیار خودشان انتخاب می‌کنند و اختیار می‌کنند. مطالب برای همه گفته می‌شود، مسائل برای همه مطرح می‌شود، یک شخص می‌آید این راه را انتخاب می‌کند، یکی می‌آید این راه را انتخاب می‌کند. برای انسان خدا دو رفیق قرار می‌دهد یک رفیقی که انسان را به هدایت، به ایمان، به تقوا سوق بدهد، یک رفیقی که انسان را به دنیا، به شهوات، به لذات، به بی‌دینی سوق بدهد. انسان در انتخاب این دو رفیق آزاد است. بعضی‌ها او را انتخاب می‌کنند بعضی‌ها او را انتخاب می‌کنند. این مسئله این است، راه برای همه بیان شده است. بعضی‌ها این طرف و بعضی‌ها این طرف. آن می‌شود رسول خدا، آن می‌شود معاویه بن ابوسفیان.

در جلسات گذشته عرض کردم که معاویه با امیرالمؤمنین فرقی این بود که هر دو فکر داشتند، هر دو عقل داشتند، آن عقل را در امور الهی بکار زد شد علی بن ابی طالب. آن عقل را در شیطنیت بکار زد شد معاویه بن ابی سفیان. معاویه که از اول معاویه نبود و خیال هم نکنید که اصلاً به طور کلی این ادراک و فهم واقع از دریچه دل او بیرون شده بود. نه این طور نبود. بسیاری از افراد که از کوفه یا مدینه می‌آمدند پیش معاویه،

من جمله صعصعه بن صوحان که آمد، حجر بن عدی که آمد، بعضی از زن‌ها که آمدند برای بعضی از مسائل پیش معاویه و صحبت بکنند وقتی که از امیرالمؤمنین صحبت می‌شد و آنها خاطرات امیرالمؤمنین را برای معاویه بیان می‌کردند اشک از چشمان او می‌آمد دروغ هم نمی‌آمد، یعنی واقعاً متأثر می‌شد.

همین مأمون، مأمون ملعون، کشنده امام رضا علیه السلام، تا سال‌ها بعد هر وقت ذکری از امام رضا در جلوی او می‌آمد اشک از چشمانش می‌آمد، تظاهر هم نمی‌خواست بکند. این طور نبوده که اینها به‌طور کلی تبدیل به سنگ و چوب و آهن شده باشند و اصلاً تفکر و احساس ... نخیر این طور نبود. بالاخره اینها هم بشر بودند، منتها در همان موقع ... داری گریه می‌کنی، چرا الان حق را به فرزندش محمد بن علی الجواد نمی‌دهی؟ می‌دانی که فرزندش الان هست این را که می‌دانی. چه می‌گویدی؟ می‌گویدی الملک عقیم! سلطنت پدر مادر و انتساب نمی‌شناسد. هر کسی بر سلطنت غلبه پیدا کرد دیگر هیچ‌کس در اینجا مدّ نظر نیست؛ فرزندش هم باشد او را از میدان برمی‌دارد. مگر پادشاه‌ها این کار را نمی‌کردند؟ مگر فرزندانشان را کور نمی‌کردند؟ مگر اعدام نمی‌کردند؟ مگر از بین نمی‌بردند؟ چرا؟ به صرف تخیل اینکه یک وقت این فرزند آن حکومت را بگیرد چشم آن را کور می‌کردند. اعدام می‌کردند از بین می‌بردند، جرمش بیشتر بود اعدامش می‌کردند. و همین طور هم هست. می‌بینیم دیگر، در دنیا می‌بینیم چه خبر است. این یک روشی است که بوده.

نفس وقتی که بیاید غالب بشود بر قوای عقلانی و عواطف الهی انسان، همین‌گونه اعمال را انجام می‌دهد. و این سابق و اول ندارد. آنهایی که می‌گویند: انسان رشد کرده! کجایش رشد کرده؟ آیا دیگر این مسائل برچیده شده؟ آیا بعد از هزار و چهارصد سال دیگر ما اثری از مسائل گذشته نمی‌بینیم؟ نخیر! خیلی هم بیشتر می‌بینیم. از این نقطه نظر باید بگوییم متأسفانه نه تنها ما رشد نکردیم بلکه خیلی در حسیض و ذلت و نزول قرار گرفتیم. باز هم آنها!

این مطلب در همه افراد، در همه انسان‌ها وجود دارد؛ یعنی با اختیار مطلب بدست می‌آید نه با غیر اختیار. یک روز در جلسه‌ای مرحوم آقا راجع به این قضیه و مطلب صحبت می‌کردند که ابتلائاتی که برای انسان پیش می‌آید مانند امراض و سایر ابتلائات غیر اختیاری، ایشان می‌فرمودند: خیلی‌ها خیال می‌کنند این ابتلائات باعث ترقی انسان است، این ابتلائات باعث رشد طولی انسان است، این امراض باعث رشد طولی انسان است، حقایق را برای انسان باز می‌کند، انسان را از نقطه نظر طولی به خدای متعال نزدیک می‌کند. - بیانسان این بود: - این ابتلائات و این امراض باعث تنظیف انسان است، باعث تصحیح انسان است نه باعث ترقی و رشد. یعنی کدورت‌ها و زنگارهایی که به واسطه گناهان برای انسان پیدا می‌شود و قلب را خسته می‌کند و پوششی بر دور قلب ایجاد می‌کند این زنگار و این پوشش، آن احساس کدورت، آن احساس سنگینی، آن احساس ماندن و درجا زدن به واسطه این ابتلائات و امراض تصحیح می‌شود. راجع به این مسئله روایاتی هم داریم. اما رشد و ترقی‌ای که برای افراد پیدا می‌شود این رشد و این ترقی فقط و فقط به واسطه



اکتساب امور اختیاری و ارادی است. یعنی تا انسان به انجام امور اختیاری و ارادی نپردازد رشد طولی برای او پیدا نخواهد شد. این رشد طولی مربوط به کسب و اکتساب است.

در آیه می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (یونس، 9)** آن کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح هم انجام بدهند. صرف ایمان کافی نیست. همین قدر اعتقاد داشتن فایده ندارد، انسان اعتقاد داشته باشد و عمل نکند در واقع اعتقاد ندارد، خودش را گول زده. خدای متعال هدایتی که اینها را می‌کند به واسطه ایمان آنهاست؛ یعنی به هر مقدار که ایمان در دل آنها رسوخ کرده باشد به همان اندازه اینها رشد دارند. برویم ایمان خودمان را درست کنیم، برویم ایمان خود را تصحیح کنیم. برویم ایمان خود را آن‌طوری که فرموده‌اند قرار بدهیم. این مسئله مسئله مهم است. هدایت به واسطه ایمان اینهاست، به همان مقدار که نور ایمان در دل روشن شده است به همان مقدار هدایت وجود دارد. و هرچه کمتر باشد به همان مقدار نصیب کمتر خواهد شد.

افرادی که در ارتباط با مرحوم پدر ما - رضوان الله علیه - بودند میزان ایمان آنها و تفکر آنها به ایشان دارای مراتب مختلفی بود؛ یک کسی ایشان را فقط به عنوان یک عالم قبول داشت، عالمی که ممکن است در فتاوی خودش، در مسائل خودش، در اظهارنظرهای خودش اشتباه کند، ممکن هم هست مطلب او صحیح باشد، تفاوتی از نقطه نظر تفکرات و از نقطه نظر اعتقادات و مبانی با سایر افراد برای او وجود ندارد. طبعاً این شخص از نقطه نظر ارتباطات، محدوده ارتباطات خود را بر همین سطح و مرتبه قرار می‌داد. دیگر اینجا جای حرف شنوی و اطاعت و اینها معنا ندارد. شخصی است مانند دیگران، درس خوانده، فاضل است، عالم است، مجتهد است، همچون دیگران که دارای خصوصیات و ضوابط اخلاقی هستند. این شخص هم همان‌طور است چطور اینکه این مطلب را ما در خیلی‌ها می‌بینیم. امروزه بسیاری هستند از افراد، دارای مراتب علمی و فضل اما از نقطه نظر ارتباطات هیچ‌گونه تعهدی و تقبلی و التزامی نسبت به مطالب آنها وجود ندارد. بسیار آدم‌های خوبی هستند بسیار خب، برای خودشان. مطلبی را انسان از آنها اگر خوب باشد و بشنود می‌پذیرد نباشد نمی‌شنود. بر حسب آن فکر و بر حسب سلیقه خود اینها یک مرتبه بودند.

افراد دیگری بودند یک قدری از این بالاتر. ایشان را نسبت به معارف، فرد دارای تزکیه‌ای می‌دانستند، دارای تهذیبی می‌دانستند، دارای خصوصیات اخلاقی می‌دانستند، ولی در همین حد، دیگر بیش از این نسبت به ایشان مطلب دیگری را معتقد نبودند. اینها احترامی می‌گذاشتند و به‌طور کلی یک نوع خصوصیتی را برای ایشان در قبال سایر افرادی که می‌دیدند در نظر می‌گرفتند.

دسته‌ای دیگری بودند در ارتباط با ایشان - اینکه می‌خواهم خدمتتان عرض کنم برای این جهت است که ما وضعیت خود را در ارتباط با اوامر و نواهی الهی مشخص کنیم که در چه مرتبه‌ای هستیم؟ و تا کجا نسبت به مسئله پیشرفت کردیم و بدانیم موقعیت و مرتبه خود را. این خیلی مسئله، مسئله مهمی است. یعنی

می‌خواهم این‌طور خدمتتان بگویم که مرحوم پدر ما به واسطه خصوصیات که داشتند. خب مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - گرچه استاد ایشان بودند اما فقط در قسمت عرفانی و ادراک حقائق از دریچه عرفان و سلوک نفسانی و قلبی و سرّی با ایشان در ارتباط بودند. ایشان شخص سیاستمداری نبود ایشان شخص فقهی نبود. ایشان شخص مفسّر و مورّخی نبود. ایشان در مسائل اجتماعی نبود، شخصی بود کاسب و برای خودش کسب می‌کرد و بعد هم این مطالب برای او منکشف می‌شود و تبدیل به یک استاد مبرز اخلاقی و عرفانی می‌شود.

اما مرحوم پدر ما در مسائل مختلف، واجد این خصوصیات و بروزات و ظهورات بودند. اولاً از نقطه نظر فقهی به اعتقاد بنده ایشان اعلم علمای عصر خود در زمینه فقهی بودند، در مسائل تفسیری صاحب نظر بودند؛ اینکه عرض می‌کنم صاحب نظر، اهل فنّ می‌دانند که مسائل تفسیر قرآن به این آسانی نیست که هر که قلم بردارد و معنایش را بنویسد! الان بیش از دویست تفسیر قرآن از تشیع و تسنن وجود دارد یا بیش از دویست تفسیر وقتی که انسان اینها را مطالعه می‌کند متوجه مطالب و محتوای آنها می‌شود. شخصی می‌تواند این ادعا را بکند که مثل علامه طباطبایی - رضوان الله علیه - باشد. ایشان در مسائل تفسیر قرآن صاحب نظر بودند؛ یعنی به محتوای آیات رسیده بودند. این مطلب است. بنده غیر از یک یا دو نفر دیگر از مفسرین را سراغ ندارم که به این مسائل رسیده باشد. تمام تفاسیر، همه اینها ترجمه است، آن هم ترجمه‌هایی که در ذهن و در فکر و شخص بر اثر انتخاب و اختیار سلیقه، این مسائل قرار دارد. صاحب نظر بودن یعنی صاحب رأی بودن؛ وارد شدن به مطلب. این مسئله است.

در مسائل اصولی ایشان صاحب نظر بودند. در مسائل فلسفی مطالبی که ایشان مطرح می‌کردند از نقطه نظر ادله و براهین فلسفی مسائلی بود که جای دقت داشت؛ یعنی صرفاً یک مدرّس نبودند، مدرّس زیاد است. صاحب نظر بودن یک مطلب دیگری است. در مسائل سیاسی - نمی‌دانم این مطلب را خدمتتان عرض کرده بودم در سال‌ها قبل - در یک جلسه‌ای که من سراغ دارم، بعد از انقلاب سنه چهل و دو - من آن موقع سنّم حدود هفت یا هشت سال بود - در سفری که تابستان به اتفاق مرحوم آقا ما مشرف شدیم به مشهد مقدس، در جلسه سیاسی که عده‌ای از دوستان سابق ایشان من جمله مرحوم شهید مطهری حضور داشتند و افراد سیاسی آن زمان که به ده پانزده نفر بالغ می‌شدند در آنجا بودند، بعد از ختم جلسه چند نفر از سیاسیون آن موقع ادعا کردند که: تنها فردی که در روحانیت می‌شود به مبانی سیاسی او توجه کرد آقای آقا سید محمدحسین است. این چیزی که من از آن موقع یادم است و الان آنها حیات دارند. یعنی در قضایای سیاسی ایشان صاحب نظر بودند.

آن وقت این شخص طبعاً در بروزات و ظهورات مختلف با افراد مختلف نموده‌های مختلفی دارد. هر شخصی یک برداشتی دارد، هر شخصی یک نگرشی دارد و همین مطلب هم بوده‌ها. بعد از انقلاب، ایشان

صرف نظر از آن دیدگاه خودشان که ما معتقد به این دیدگاه بودیم و اشراف خودشان نسبت به گذشته و آینده و مطالبی که از آینده انقلاب به بنده فرمودند که بعضی انجام شده و بعضی از آن هنوز انجام نشده و بنده نمی‌گویم. صرف نظر از اینها آن جنبه سیاسی مسئله را وقتی که بررسی می‌کردند من فقط تأسف می‌خوردم چرا یک همچنین موجودی کنار است؟ چرا یک همچنین شخصیتی نباید آنچه که باید و شاید از او استفاده بشود. رفقا می‌دانند ایشان برای اینکه نظرات خودشان را مطرح کنند از هیچ کوششی فرو گذار نکردند - این مطالب هم به نظر می‌رسد من قبلاً گفته باشم البته یک شرح بیشتری را بعداً احتمال دارد در نوشتار خودم بیاورم - فقط من تأسف می‌خوردم. نسبت به مسائل مختلف؛ باید این جور باشد، باید این جور باشد الان باید این کار انجام بشود، الان نباید این کار انجام بشود. و دقیقاً تمام آنچه را که گفتند والله العظیم قسم می‌خورم تمام آنچه را گفتند ذره به ذره اش انجام شد، و انجام خواهد شد؛ ذره به ذره او، دقیق نه به طور کلی. این یک دیدگاه عرفانی است که همراه با آن بینش سیاسی است که آن انجام می‌شود.

افرادی که در ارتباط با مرحوم پدر ما بودند - همان‌طوری که عرض کردیم - دارای مراتب مختلفی بودند. بعضی‌ها - آن معاندین را کنار بگذاریم که چه نحوه با ایشان برخورد کردند و جای بحث این مسائل نیست - آن افرادی که با ایشان حسن نظر داشتند از این قبیل بودند. بعضی‌ها ایشان را یک قدری بالاتر از این می‌دانستند. یعنی اطاعت از ایشان را در خارج از محدوده عقلانی و خارج از محدوده منطقی ساخته و پرداخته خود می‌دیدند. من با بسیاری از این افراد مثلاً صحبت می‌کردم یعنی اعتقاد اینها نسبت به مرحوم والد به این کیفیت بود که ما ایشان را در بیان مسائل صادق می‌دانیم، اگر ایشان به ما بگویند من مصلحت تو را در این می‌بینم که الان از این آپارتمان، از این ساختمان خود را پایین بیندازید و به هلاکت برسانید من انجام می‌دهم و انجام هم می‌دادند. نه اینکه دروغ بگویند. یعنی نسبت به ایشان از نقطه نظر فکری و از نقطه نظر عقلی آن قدر ایمان داشتند که می‌دانستند در قبال این عملی که انجام می‌دهند روز قیامت حجت دارند و یک همچنین شخصی اشراف بر این مسئله دارد. اما همین‌ها نسبت به آنچه که عقل آنها نسبت به روابط و مسائل اجتماعی با ایشان در تضاد بود عمل نمی‌کردند! خیلی عجیب است.

ببینید، مراتب ایمان را توجه کنید؛ شخص برای از بین بردن خودش هم حاضر است. دیگر بالاتر از این شما چیزی سراغ ندارید؟ انسان خودش را از بین ببرد. شخص در اجرای منویات و اهداف یک بزرگ حاضر است تا این مقدار هم جلو بیاورد. اما نسبت به آنچه که در تضاد با مسائل اجتماعی اوست نتواند خودش را تطبیق بدهد! این چیست؟ همین جا شما از چهره‌ها پیداست که به این تضاد و تناقض نفسی پی می‌برید. این شخص در ایمان خودش کامل نیست، این ناقص است. اگر شما به این مقدار نسبت به قضیه معتقد باشید باید تتمه این را هم معتقد باشید. اینکه نمی‌شود.

از جمله این افراد آنهایی بودند از علما و بزرگان که اینها با مرحوم آقا بودند اما در مسائل اجتماعی، دیگر ایشان را کنار گذاشتند - که خدمتتان عرض کردم - و وقتی استادشان از ایشان سؤال کردند که چرا شما به آنها نگفتید آنچه را که خیر و صلاح آنها هست؟ چرا آنها نسبت به شما این اطاعت را نداشتند؟ ایشان در پاسخ گفتند: اگر می‌گفتم می‌ترسیدم که عمل نکنند لذا ما از اول این مسئله را بستیم.

ببینید، خود آنها معترف بودند بر اینکه آنچه که بدست آوردند از ایشان است، خودشان معترف بودند بر اینکه تنها کسی را که دیدند ایشان است. خودشان معترف بودند بر اینکه این تغییر و تحولات از ناحیه ایشان است. اما آن میزان از ایمان و آن مقدار از تفکر صحیح نسبت به این ولی خدا در آن مرتبه‌ای نیست که تمام وجود آنها را در بر بگیرد، تمام حرکات آنها را در بر بگیرد و تمام افکار آنها را اشغال کند، مقداری را باقی می‌گذارد یا بیش از مقداری را باقی می‌گذارد؛ یا به عبارت دیگر مقداری را اشغال می‌کند و بقیه را باقی می‌گذارد.

اینجاست که وقتی من به ایشان می‌گفتم: اینها تا چه مقدار با شما هستند؟ ایشان می‌فرمودند: اینها یک دهم‌شان را به ما دادند، نه دهم را برای خودشان نگه داشتند. این یک دهم دادن ببینید چه تغییری بوجود آورده؟ چه آثاری در شخص ایجاد می‌کند. و آن نه دهم چه می‌کند؟ مرحوم آقا که شد علامه طهرانی با این خصوصیات پس برای چه شد؟ - دیگر همه می‌دانید - ده دهم را داده بود نه یک دهم نه دو دهم نه سه دهم همه ده دهم را تسلیم کرده بود. اینجاست، اینجاست که افراد به مقتضای ایمانشان **يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ** به مقتضای ایمانشان خدا آنها را هدایت می‌کند. یک دهم دادی یک دهم به تو می‌دهیم، نه دهم دیگر خبری نیست، خبری نیست. دو دهم به اندازه دو دهم، سه دهم... همین‌طور تا اینکه تمام دایره قلب و دایره نفس در اختیار باشد.

چه کسی این‌طور است؟ آن کسی که به فرمایش امام صادق بیاید تمام اشتغال خودش را در اوامر و نواهی الهی قرار بدهد، نه یک مقداریش را. ما با شما هستیم تا مسائل سیاسی از آن به بعد به اختیار خودمان! خوب اینکه همه‌اش نیست. لذا ما به ایشان پیشنهاد می‌کنیم ای کاش شما روایت امام صادق را می‌خواندید روزی دو بار مطالعه می‌کردید تا در همه امور پیرو باشید تا در همه امور به دنبال باشید. هم شما رفتید هم آقا رفت. حالا آنجا فهمیدی چه کلاهی سرت رفته؟ حالا هر دو رفتید و الان هیچ‌کدام از اینها در میان ما نیستند. ما به این مسائل و شایعات و تبلیغات و اینها نباید نگاه کنیم! آن طرف چه خبر است؟ آن طرف چه می‌گذرد که از آن خبر نداریم؟ اینجا سر و صدا خیلی زیاد است، اینجا داد و بی‌داد خیلی زیاد است. اینها باید برای ما زنگ خطر و ندای عبرت باشد. ما با شما هستیم تا وقتی که در مسائل شخصی و خانوادگی ما دخالت نکنید آنجا به بعد نه دیگر، ما نیستیم. ما با شما هستیم تا وقتی که در مسائل شغلی ما دخالت نکنید از آنجا به بعد دیگر نیستیم. پس چه شد؟ اینجا را زدیم اینجا را زدیم، اینجا را زدیم. هر کسی به هر مقداری که نفس او توان

دارد آن مقدار پا به عرصه وجود می‌گذارد، به آن مقدار که توان ندارد عقب می‌کشد. یکی می‌آید جلو... در زمان پیغمبر هم بودند بارها هم عرض کردم، در همین جریان سیدالشهدا بعضی‌ها آمدند با حضرت تا مکه، بعضی‌ها آمدند تا کربلا، بعضی‌ها آمدند تا نیمه راه، بعضی‌ها - اسمش را فراموش کردم - که آمد به سیدالشهدا گفت: من با تو شمشیر می‌زنم تا وقتی که احساس کنم دیگر مسئله تمام است، وقتی که احساس کردم می‌روم. امام گفت: خودت می‌دانی! و این شخص، این بخت برگشته، آمد در روز عاشورا هم بود و اتفاقاً جنگ هم کرد، ولی وقتی که دید نه دیگر، همه یکی یکی شهید شدند و کشته، حضرت تنها ماند گفت: خداحافظ شما، ما به عهدمان وفا کردیم. حضرت فرمودند: به سلامت. گذاشت رفت، گذاشت رفت! همه جور بودند و همه جور هستند. تعجب می‌کنید، ولی نه. یعنی این مقدار را می‌گوید. لعل اینکه این در همان جنگ کشته بشود - بالاخره فکر این را هم می‌کند دیگر، یعنی مسئله کمی نیست - حلوا که خیر نمی‌کنند تیر است و شمشیر است و سنگ است و نیزه. این که می‌گوید من می‌آیم و جنگ می‌کنم شاید هم... ولی همین که می‌گوید اگر ببینم نمی‌توانم می‌روم! امام حسین هم نگاهش می‌دارد به عزرائیل می‌گوید به این کاری نداشته باش. تمام نیزه‌هایی که می‌آید تمام تیرهایی که می‌آید امام حسین همه را نگه می‌دارد به این کار نداشته باشید. این باید برود این نباید کشته بشود. چرا نباید این کشته بشود؟ چون کربلا فقط باید تک بماند. کربلا فقط همه‌اش باید الگو بشود و همه‌اش بشود تابلو. یک ذره اگر در کربلا نقطه ضعفی وجود داشته باشد دیگر آن کربلا نیست. برای این امام حسین نگه می‌دارد. نه! این شخص را هرچه می‌خواهد بزند بزند، بزند.

در تواریخ و افسانه‌ها و اسطوره‌ها نقل می‌کنند می‌گویند تورانیان برای اسفندیار یک زره درست کرده بودند که هیچ چیز به آن کارگر نمی‌شد و هرچه می‌خورد تیر و نیزه. ممکن است حالا آن‌طوری باشد، ممکن هم هست نه! همان علل و عوامل غیبی بیایند و نگه دارند. مگر ما معتقد نیستیم هیچ برگی از درخت بی‌اجازه نمی‌افتد؟ این باید بیاید. چون در نیتش این است که با امام حسین نیست. حضرت می‌گوید بسیار خب ما نگرهات می‌داریم. یک خال نمی‌گذاریم به تنت بیفتد. اگر سی هزار جمعیت تو را احاطه کند و از هر طرف ده تا موشک به طرفت بیاید همه را ما منحرف می‌کنیم، یک سوزن، یک تیر نمی‌گذاریم به تو بخورد. یک مو از سرت کم نمی‌شود. بعد هم که تمام شد بفرمایید بروید. اینها هم یک عده هستند.

اینجا دیگر ما خودمان باید تصمیم بگیریم تا چقدر هستیم و تا چقدر جلو می‌آییم. راه باز است. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید راه ما بسته است. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید من آمدم قبول نشدم. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید. می‌گذارند روز قیامت پرونده را جلوی انسان، آدم سرش را می‌اندازد پایین، دقیق. آن روز که رفتی پیش فلان آقا، یادت می‌آید چه از ذهنت خطور کرد؟ بفرمایید اینجا نوشته شده، به‌خاطر همان خطور از این مسئله محروم شدی. آن روز که آمدی داشتی می‌آمدی یادت می‌آید چه بر ذهنت گذشت؟

شما خیال می‌کنید رفقا، مسائل همین‌طور گتره می‌گذرد؟ قضایا و مسائلی که برای ما پیش می‌آید، در امور زندگی، در امور کاری، در حال خودمان، در نفس ما دارد مسائل همین‌طور است؟ با تمام افکار ما و تخیلات ما و تصوّرات ما، اموری که بر ما جاری می‌شود انطباق مستقیم و یک تناسب مستقیم دارد. یک دیالوگ مستقیم بین این مسئله و بین آن وجود دارد. امکان ندارد ما بتوانیم به اندازه سرسوزنی از این مسئله تخطی کنیم. آن‌چنان دقیق است، آن‌چنان دقیق است.

یکی از رفقا نقل می‌کرد در یک جریانی مرحوم آقا چند نفر از رفقا را خواسته بودند برای اینکه یک مسئولیتی به آنها بسپارند. یک کاری به آنها بدهند - اینکه داشت می‌آمد در منزل آقا، برای من گفت - همین‌که داشت می‌آمد از ذهنش خطور کرد که اگر این قضیه به فردا موکول می‌شد بهتر بود. چون من مثلاً فرض کنید که فلان کار را دارم. ولی درعین حال چون آقا احضار کردند دیگر استاد است دیگر، نمی‌شود که آدم زمین بگذارد. می‌گفت: همین‌که آمدیم در آنجا - سر هر کس را که کلاه بگذاریم اینجا دیگر نمی‌شود کلاه سر کسی بره - همین‌که آمدیم وقتی همه مطالب را مطرح کردند یک دفعه به این آقا که رسید اصلاً تمام شد دیگر نیاز به این آقا نبود. ایشان [مرحوم آقا] گفتند که: آقا دیگر این مسئله تمام شد و خیلی شما لطف کردید، ان‌شاءالله برای وضع دیگری شما را ما [خبر] می‌کنیم. مسئله تمام شد. یعنی آن مسئولیتی که قرار بود سپرده بشود دیگر جای خالی نماند که به ایشان مسئولیتی قرار بگیرد! بعد هم چکار می‌کنند؟ این‌طور نمی‌گویند که خیال نکن ما در راه فهمیدیم. شروع می‌کنند خندیدن، ان‌شاءالله موفق باشید. ان‌شاءالله مرضی مرام باشید، خداوند شما را تأیید کند. مأجور باشید که در دلش هم چیزی نماند. اما نمی‌داند که از کجا خورده. اینها را هم اینها بلدند! خیلی خوب بلدند کارشان را خیلی دقیق انجام می‌دهند به‌طوری که تمام کامپیوترهای دنیا همه مات می‌مانند در اینکه چگونه برنامه‌ریزی می‌شود. قشنگ این برنامه‌ریزی‌ها می‌شود.

هیچ‌کس در این برنامه دست ندارد. دست من و امثال من و اینها اصلاً نیست. خودش می‌آید و انجام می‌گیرد و می‌رود و همه حلقه‌هایی هستیم که در این برنامه‌ریزی‌ها این حلقه‌ها وجود دارد و اینها جابه‌جا می‌شود. یک فکر در ذهنش آمد همان نگاه‌اش داشت، همان نگاه‌اش داشت. و از این قبیل مطالب الی‌ماشاءالله از بزرگان نقل شده و کارهایی که انجام شده. در ارتباطاتی که انجام می‌شود، در ازدواج‌هایی که انجام می‌شود، در شغل‌هایی که انجام می‌شود. تمام اینها براساس فرمول دقیق ریاضی و تناسب دقیقی است که بین ما و نفس ما و آن پدیده‌هایی که در خارج و خارج از وجود ما انجام می‌شود در ارتباط است. خیلی دقیق! تا بیاید اعتراض بکند پرونده را می‌گذارد جلویش، بفرماید شما این کار را کردی. مگر کسی می‌تواند دیگر حرف بزند؟ مگر کسی می‌تواند دیگر اعتراض کند؟ اینها برای چیست؟ اینها برای همین است.

مرحوم آقا می‌فرمودند: از نقطه نظر طولی باید با اختیار و با اکتساب باشد بدون اختیار و بدون اراده، این رشد طولی انجام نخواهد گرفت. بله ابتلائات و امراض و گرفتاری‌ها باعث تصفیه نفس می‌شود، باعث تزکیه

می‌شود، باعث رفع کدورت و زنگار می‌شود، اینها همه هست و در روایات هم هست و آثارش را هم انسان می‌بیند، مشخص است. اما از نقطه نظر طولی عمل می‌خواهد، عمل با اختیار. تا بلند نشوی و نماز نخوانی این رشد پیدا نمی‌شود. تا این عمل را انجام ندهی این رشد پیدا نمی‌شود. این عمل هم باید بر اساس تفکر صحیح باشد. براساس ایمان باید انجام بشود. تا این گذشت محقق نشود رشد برای ما پیدا نمی‌شود باید این گذشت باشد. تا این ارتباط الهی در ما و در ارتباطات ما حاکم نباشد ما دور خود می‌چرخیم. ما همین‌طور دور خود می‌چرخیم.

اینها مسائلی است که برای خود آنها هم اتفاق افتاده است! در کتاب نور ملکوت<sup>1</sup> مشاهده کنید راجع به آن قضایای مسجد که ایشان صحبت می‌کنند این مسائلی را که ایشان در آنجا بیان کردند در ارتباط با خودشان و خانواده و در ارتباط با خودشان و افرادی که در مسجد هستند، اینها تمام، مسائل ماست که بیان می‌کنند. همه اینها جریاناتی است که بر ما می‌گذرد. اینجا را رفقا مطالعه کنند و دقیقاً این مسائل را در نظر بگیرند و بنا بگذارند بر اینکه امور خود را و کارهای خود را و ارتباطات خود را بر این اساس قرار بدهند. و رفتند و بررسی کردند و انجام دادند و نتیجه‌اش را هم گرفتند. آنهایی که رفتند انجام دادند. واقعیت دارد، راهی است که رفته شده آنگاه برای مردم حالا بیان می‌شود. از پیش خود اینها نیامدند بگویند و همین‌طور یک چیزی بخوانند آن طرف بروند بالای منبر برای مردم. راهی است که خودشان رفتند و آثارش را دیدند و به آن رسیدند و مشاهده کردند آنگاه حالا بیان می‌کنند: بفرمایید این است که ما رفتیم و به آن رسیدیم شما هم بفرمایید بروید برسید. شما هم همین راه را انتخاب کنید، جور دیگری می‌خواهید انتخاب کنید آن هم بفرمایید. بنابراین آیه شریفه می‌فرماید: آنچه که بر سر ما می‌آید به واسطه خودمان هست.

در یک آیه دارد: **فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغَوْنَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ (يونس)**

**(23)** وقتی که اینها در دریا هستند آن حالت اضطرابی که برای آنها در دریا به واسطه امواج ایجاد می‌شود تعلق آنها را به علل و عوامل مادی و فیزیکی قطع می‌کند. دیگر تمام شد قضیه، دیگر مشخص است وضعیت چیست. دیگر فقط یک تعلق می‌ماند. به عوامل متافیزیکی قرار می‌گیرد. یعنی آن تعلقات مادی همه قطع می‌شود. تعلقات معنوی که به واسطه قلب و به واسطه نفس، آن تعلقات وجود دارد بروز و ظهور می‌کند. می‌بیند دیگر مسائل و علل و اسباب مادی کنار رفته و آنچه که حق می‌پنداشته بطلانش مشخص شده است. یک موج می‌آید بیست متر چه کار می‌خواهید بکنید؟ تمام شد، می‌توانید دریا را ساکت کنید؟ بله! یک وقت یک کسی می‌تواند دریا را ساکت کند بکند. می‌گویند فلان بزرگی داشت در دریا حرکت می‌کرد امواج آمد داشت کشتی غرق می‌شد. همه دست به دامن این شدند آمد کنار دریا ایستاد گفت آرام باش. دریا آرام شد



آرام شد. گفتند که چه شده آقا؟ گفت: یک عمری آن گفت من حرف گوش دادم الان هم من یک دفعه گفتم آن گوش داد.

اینها مسائلی است که انسان می‌رسد و آن مطالبی است که علی‌کل حال بالاخره یک همچین مطالبی هست. اما وقتی که افراد عادی، مردم، آنهایی که نسبت به آن مسائل چشمشان باز نشده، قلبشان متصل نشده، علل و عوامل را فقط در مادیات می‌بینند و در ارتباطات فیزیکی می‌خواهند این حقائق را مشاهده کنند یک مرتبه می‌بینند تمام شد دیگر. یعنی همین ارتباطات فیزیکی برای آنها آمد و مسئله را واقعیت جلوه داد. مگر همین‌ها نیست؟ بالاخره امواج هم، اینها هم ناشی از یک سری علل و معلولات است. بسیار خب حالا این را چه کارش کنیم؟ با خود علل و عوامل مادی دیگر چطور بجنگیم؟ خود این دیگر پیش آورده. اینجا است که قلب خواهی و نخواهی متوجه ماوراء ماده می‌شود، دست خودش هم نیست ملحد هم باشد همین است. ما این کشتی را آرام می‌کنیم و این می‌آید دریا را آرام می‌کند می‌آید تا کنار ساحل، همین که پای اینها به خشکی می‌رسد برمی‌گردند دوباره سر جای اولشان **يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ** بدون حق اینها شروع به بغی و ستم می‌کنند و به اعمالشان ادامه می‌دهند.

بعد خدا می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ** خودتان می‌دانید. هیچ ارتباطی با ما ندارد اصلاً مسئله به ما مربوط نیست. تصور نکنید بر اینکه حالا شما بیاید عمل خلاف انجام بدهید ما آنجا جایگاهمان برای اینکه شما را نگهداری کنیم کم می‌آید. نه! یک جهنم درست کردیم هرچه در آن بریزی دریای آرام است، اقیانوس آرام است. هرچه در آن بریزی طوری نمی‌شود. شما تمام جمعیت زمین را بریزید در دریا تکان نمی‌خورد هیچ طوریش نمی‌شود. فقط یک میلی، دو میلی آب آن بالا می‌آید و الاً هیچی دیگر، تفاوت نمی‌کند؛ **يَوْمَ نَقُولُ لِحَبْلِهِمْ هَلْ أَتَيْنَاكَ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (ق، 30)** خدا می‌گوید خیالتان جمع باشد از جهنم و آن جایگاه گرمی که درست کردیم، خوب گرم و نرم هیچ نگران نباشید آن قدر این وسعت دارد. یک‌روز به جهنم می‌گوییم **هَلْ أَتَيْنَاكَ** پر شدی یا نه؟ می‌گوید: **هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟** بابا تازه هنوز چیزی نفهمیدم، یک گوشه من را یک چند نفر ریختی می‌گویی **هَلْ أَتَيْنَاكَ؟** نه بابا هنوز خیلی ما جا داریم! لذا از جهنم ناراحت نباشید رفقا، جا آنجا به وفور و به فراوانی وجود دارد اگر می‌خواهیم نگران باشیم نگرانی آن طرف قضیه باشیم. چرا؟ چون بدون عمل این مسئله انجام نمی‌شود **إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ** ستمی که می‌کنید این ستم بر خودتان است **عَلَى أَنْفُسِكُمْ**.

این مسئله تا این مقدار روشن شد که خدای متعال نفس انسان و این وجود را به نحوی خلق کرده است که استعداد برای کمال و استعداد برای ضلال در وجود او قرار داده است. این مسئله به این کیفیت است. بعد در اینجا این اوامر و این نواهی موجب به فعلیت رسیدن آن استعدادات، و موجب به فعلیت رسیدن این استعدادات خواهد شد. مسائلی که مربوط به اوامر و نواهی پروردگار هست اینها یک مسائل تبعیدی نیست. اینها را هم عرض کردیم که صرفاً انسان مجبور باشد یک زوری را تحمل کند، یک فشاری را تحمل کند و



خود را مقید ببیند که اگر این عمل را انجام نداده است نتیجه او این خواهد شد. این معنی ندارد. چرا باید زور باشد؟ چرا باید فشار باشد؟ چرا کسی باید به انسان زور بگوید؟ چرا کسی باید به انسان تحکم کند؟ از اینجا بیرون می‌آید. اما اگر ما این دیدگاه خود را تصحیح کردیم و مسائل اطاعت اوامر پروردگار را چه در زمینه عبادی و چه در زمینه غیر عبادی. صرفاً دستوراتی است که برای خود بقاء ما این دستورات را خداوند قرار داده.

در آن جلسه خدمت رفقا گفتم که ما که در این دنیا آمدیم اگر به این دید ما نگاه کنیم با این خصوصیات که داریم و با این استعداد و آمادگی که داریم و با این نتایجی که می‌بینیم و با این اهدافی که در جلو داریم و با آن حقایقی که مشاهده می‌کنیم، اگر قرار بود خدای متعال شریعت و دینی برای ما نمی‌آورد! آن وقت ما در روز قیامت به خدا اعتراض نمی‌کردیم؟ اعتراض نمی‌کردیم؟ کارخانه‌ای یک دستگاهی بیرون می‌دهد کیفیت عملش را در روی کاغذ نمی‌نویسد؟ انسان چه کار می‌کند؟ می‌سوزاند. اگر فلان کارخانه بگوید که باید فرض کنید من باب‌مثال برای روشن کردن، این کلید را زد، شما اشتباه بزنید دستگاه می‌سوزد. از برق ضعیف باید استفاده کنید، انسان همان برق قوی را متصل کند دستگاه می‌سوزد. راجع به کیفیت و راه‌اندازی او اگر دستورالعمل ندهد چه مفاسدی بار می‌آید؟

اگر انسان در روز قیامت - یک وقتی خدا انسان را جور دیگری خلق می‌کند مانند حیوانات و ... آن یک حساب و کتاب جدایی دارد نه همین ما - همین ما انسان که دارای این افکار و این قوه عاقله و این خصوصیات و این استعداد برای رسیدن به کمال، این مطالبی را که داریم حالا یا از او مطلع هستیم یا نیستیم. بالاخره روز قیامت که مطلع می‌شویم متوجه می‌شویم چه مسائلی بوده و ما خبر نداشتیم، متوجه می‌شویم چه عوالمی بوده و ما غافل بودیم. اگر خدا در اینجا ما را بدون شریعت و بدون دین و بدون راهنما همین‌طور رها کند بگوید خودتان می‌دانید. دیگر بهتر از این نمی‌شود. نه زوری بالای سر ما هست، نه فشاری، نه تضییقی، هر کسی هر کاری که دلش می‌خواهد بکند، همین قدر به همدیگر تعدی نکنید. هر کاری دلتان می‌خواهد؛ نماز می‌خواهید بخوانید، نخوانید، روزه می‌خواهید بگیرید یا نگیرید، اصلاً من هیچ حکمی را نمی‌آورم. هیچ مسئله‌ای را من مطرح نمی‌کنم، هیچ کاری نمی‌کنم. هیچ، هیچ، هیچ. در روز قیامت که افکار ما دگرگون می‌شود و چشم ما باز می‌شود و ما مطالبی را می‌بینیم و احساس حسرت و غبن می‌کنیم آیا جا دارد به خدا اعتراض کنیم یا نه؟ جا دارد دیگر. این یک چیز روشن است. خدا می‌گوید بابا آنجا نمی‌خواهد اعتراض کنی، بفرما این هم دین. این کجایش دیگر زور است؟ کجای این قضیه دیگر تحمیل است؟ تو می‌خواهی به کمال برسی این هم این دستورات. تو می‌خواهی به آن فعلیت برسی این هم آن راهی که برای تو قرار دادیم. منتها درست باید رفت، آنچنان که هست باید رفت، نه آنچه را که هر جا مطرح می‌شود! این مهم است.

پس مسائل، اوامر و نواهی این اوامر و نواهی نیست که از روی فشار باشد، بلکه از روی آن مبنای منطقی و صحیحی است که به مقتضای خلقت انسان آن مبنای مطرح شده. فلذا مطلبی که از این مرتبه به مرتبه دیگر می‌خواهیم منتقل بشویم این است که انجام هر دستور از دستورات اسلام و کفّ نفس و پرهیز از هر نهی از مناهای اسلام یک تأثیر خاص در یک بُعد از وجودی انسان دارد. یعنی اگر شخصی بخواهد مراتب کمالی خود را طیّ کند و آنها را به فعلیّت برساند باید این دستورات را کاملاً اطاعت کند. نه اینکه بعضی از آن را انجام بدهد و بعضی از آن را انجام ندهد! به همان مقداری که انجام ندهد از آن مراتب فعلیّت او کم می‌آید و این مسئله نیاز به یک بحث دیگری دارد.

تصور می‌کنم رفقا به اندازه کافی خسته شده‌اند. البته خود من هم خسته شدم. ان شاء الله برای جلسه بعد راجع به این مسئله می‌پردازیم که چطور احکام و نواهی اسلام ارتباط مستقیم با شاکله وجودی ما دارد نه اینکه یک مسائل من‌درآوردی و طبق نظر معتزله یا اشاعره که قائل به این هستند که: خدای متعال مصلحتش بر این تعلّق گرفته که این نحوه اوامر را بر مردم القاء کند، این نحوه تشریع را القاء کند، می‌توانست جور دیگری بگوید، می‌توانست یک نحوه دیگر بگوید، می‌توانست سهل‌تر بگیرد، می‌توانست مطالب را عوض بکند، چون خدا گفته ما هم مجبوریم بر اینکه اطاعت کنیم. اما یک ارتباط منطقی بین عمل انسان و بین خصوصیات نفس انسان و کمال انسان وجود ندارد! خدا گفته این کار را بکن، می‌کنیم. خدا گفته نماز صبح دو رکعت است، می‌گوییم دو رکعت است. خدا گفته نماز چهار رکعت است، چهار رکعت است. حجّ را این‌طور انجام بده انجام می‌دهیم.

ان شاء الله در جلسه بعد بعضی از مسائلی را که از بزرگان رسیده و به اسرار این عبادات مربوط می‌شود خدمت رفقا عرض می‌کنیم. ان شاء الله خداوند متعال همه ما را مشمول عنایت خودش قرار بدهد. آن فهم صحیح و ادراک صحیح و ایمان واقعی به صحت طریق - این خیلی مهم است - ایمان داشتن به صحت طریق و آن تفکّر صددرصدی که می‌تواند بالاترین مرتبه از نصیب را قسمت انسان کند خداوند متعال به ما عنایت کند و ما را مشمول عنایات مقام ولایت در دنیا و آخرت بگرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد